

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Iran's M.

آئینه ایران

فریبرز سنجری
۰۱ اپریل ۲۰۱۹

ملاحظات در باره وابستگی ایران به امپریالیسم بخش دوم

توضیح: نوشته زیر متن پیاده شده گفتگو هائی است که در جلسات آموزشی و تشکیلاتی سازمان طرح شده و سپس به لطف رفقای، به صورت نوشتاری در آمده است. متن های پیاده شده پس از تصحیح و در صورت نیاز درج زیر نویس هائی با اضافه کردن یک مقدمه برای انتشار آماده شده است. به امید این که این بحثها در درک وابستگی نظام اقتصادی و رژیمهای سیاسی حافظ آن در ایران به امپریالیستها، کمک کننده باشند.

سقوط رضا شاه

در جریان جنگ جهانی دوم و به دنبال اشغال ایران در سال ۱۳۲۰ از سوی متفقین، تاریخ مصرف "رضا شاه" هم تمام شد و دوران جدیدی در صحنه سیاست ایران شکل گرفت. به واقع، دیالکتیک زندگی باعث شد که همان دلانلی که امپریالیسم انگلستان را واداشت تا "رضا خان میر پنج" را به قدرت رسانده و او را "رضا شاه" کند، این بار همان دلایل که جز تأمین منافعش نبود، این قدرت امپریالیستی را بر آن داشت که وی را از قدرت ساقط کند. قبل از ادامه بحث لازم است تاکید کنم که در شرایط جنگ جهانی دوم، بطور طبیعی مساله جنگ عمده شده بود و این امر از یک طرف باعث تمرکز سرمایه ها در صنایع نظامی می گشت و از طرف دیگر شرایط ناامنی در سراسر جهان ایجاد شده بود و برخی قدرت های امپریالیستی که تا قبل از این جنگ بیشترین مناطق نفوذ را دارا بودند، قادر به حفظ موقعیت خود نبوده و تضعیف می گشتند. شرایط حاصل از چنین واقعیت هائی در همه جا به رشد و قدرت گیری جنبش های آزادیبخش و رشد بورژوازی ملی دامن زد. در ایران نیز اوضاع ناشی از جنگ جهانی دوم و رقابتها و جا به جایی های قدرت های امپریالیستی در صحنه سیاسی جهان به بورژوازی ملی ایران امکان رشد داد. از طرف دیگر جایگزینی رضا شاه با پسرش عملاً شرایط شبه دموکراتیکی را سبب گردید که باعث رشد و گسترش مبارزات توده ها شد. در این دوره است که بورژوازی ملی ضمن استفاده از تضادهای جهانی، پرچم ملی کردن صنعت نفت یعنی اصلی ترین طریق غارت کشور را بلند می کند.

از سقوط رضا شاه تا کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، ما شاهد یک دوره ۱۲ ساله در تاریخ ایران هستیم که دورانی کاملاً متفاوت با گذشته است. در این دوره به دلیل درگیر بودن امپریالیسم انگلیس با بحرانی عمومی و تضعیف دولت مرکزی وابسته، عملاً فرصتی طلایی در اختیار مردم ما قرار می گیرد، فرصتی که در صورت وجود یک رهبری کمونیستی در جامعه، امکان پیشبرد یک مبارزه ضد امپریالیستی جدی علیه دشمنان مردم وجود داشت که البته این فرصت

متأسفانه از دست می رود. محمد رضا شاه فرزند رضا شاه گر چه با حمایت قدرتهای امپریالیستی انگلستان و آمریکا به جای پدر بر تخت سلطنت نشست اما کاملاً فاقد قدرت و اتوریته پدر خود بود. این دوره ۱۲ ساله در عین حال دوره تعارض قدرتهای مختلف جهانی در ایران می باشد. از یک سو ارتش شوروی در شمال خاک ایران رسماً حضور یافته و از سوی دیگر امپریالیسم انگلیس در جریان جنگ تضعیف گشته و در همه جای دنیا کم کم نقش سرکردگی خود را به نیروی تازه نفس و قدرتمند یعنی امپریالیسم آمریکا می دهد.

در اوضاع و احوال آن سالها در حالی که انگلیس برای دادن هر امتیازی به آمریکا تا جایی که توان دارد مقاومت می کند اما خود به خوبی می داند که دوران یکه تازی اش و دوره این تبلیغات که "آفتاب در قلمرو امپراتوری اش غروب نمی کند" پایان یافته است. با توجه به قدرت رو به رشد شوروی که نقشی تعیین کننده در شکست فاشیسم ایفا کرده بود و بعد از پیروزی در جنگ، به قدرتی جهانی تبدیل شده بود از یک سو و از سوی دیگر رشد جنبش های آزادیبخش در مناطق تحت سلطه امپریالیسم انگلیس، این امپریالیسم مجبور بود دست کمک و همکاری به سوی امپریالیسم تازه نفس و قدرتمند آمریکا دراز کند، امپریالیسمی که با بمباران اتمی ژاپن آنها در شرایطی که شکست آلمان و ژاپن محرز شده بود، نشان داده بود که برای کسب موقعیت سرکردگی در میان رقبا از هیچ جنایتی کوتاهی نمی کند. سیاستمداران کار کشته انگلستان با وضعی که پس از جنگ حاصل شده بود نیک می دانستند که تنها در چنین اتحادی است که می توانند در مقابل قدرت رو به رشد شوروی بایستند. در همین چهار چوب بود که هر دو امپریالیسم انگلیس و آمریکا در ایران در اتحاد با همدیگر خواهان خروج شوروی از شمال ایران می شوند. حتی ترومن رئیس جمهور آن زمان آمریکا در خاطرات دوران ریاست جمهوری اش مدعی شده که در جریان فرقه دمکرات آذربایجان به شوروی اولتیماتوم داده است که دولت شوروی باید نیرو هایش را از ایران خارج سازد و دولت شوروی هم به دنبال این اولتیماتوم نیرو هایش را از ایران خارج ساخته است. (۳) باید توجه نمود که این اولتیماتوم در شرایط بمباران اتمی ژاپن از سوی ایالات متحده آمریکا داده می شد.

قدرت گیری امپریالیسم آمریکا در ایران

در شرایط خود-ویژه بعد از جنگ جهانی دوم که تعارض شوروی با قدرتهای امپریالیستی دیگر و تشدید رقابت های امپریالیستی از وجوه برجسته آن می باشد، مصدق به عنوان نماینده بورژوازی ملی قادر شد با سر دادن شعار ملی کردن صنعت نفت (صنعتی که کاملاً زیر سلطه انگلیس بود) و حرکت در این جهت ضربه بزرگی به سلطه انگلستان بزند. اهمیت این ضربه برای انگلیس تا آنجا بود که به دنبال کودتای ۲۸ مرداد و سقوط مصدق اولین وظیفه کابینه زاهدی، نخست وزیر شاه، حل مسئله نفت شد که البته با توجه به نفوذ رشد یافته آمریکا این مسئله سرانجام به وسیله قرارداد امینی-پیچ (امینی و پیچ، اسامی کسانی هستند که قرار داد را بستند) به ایجاد کنسرسیومی منجر شد که ۴۰ درصد سهام آن به پنج شرکت بزرگ نفتی آمریکا تعلق گرفت و ۴۰ درصد هم متعلق به شرکت سابق نفتی انگلیس و ایران (شرکت بریتیش پترولیوم فعلی) و ۲۰ درصد باقی مانده هم بین شرکت هلندی - انگلیسی "روپال داچ شل" (۱۴ درصد) و شرکت دولتی نفت فرانسه (شل درصد) تقسیم شد. (۴) به این ترتیب آمریکا که بعد از جنگ جهانی یورش به بازار ایران را تشدید کرده بود و برای نمونه بازار اتومبیل را کاملاً قبضه کرده بود، و در شرایطی که با تسلیح ارتش ایران و اعزام مستشاران خود به سازماندهی ارتش ایران بر اساس هدف های خود پرداخت، به سهم قابل توجهی از خوان یغمای نفت ایران نیز دست یافت. به واقع دوره ۱۲ ساله (بین سقوط رضا شاه و کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲)، با

قدرت گیری آمریکا در ایران پایان یافت. این واقعیت در نقشی که سیا (CIA) سازمان جاسوسی ایالات متحده آمریکا در کودتای ۲۸ مرداد ایفا نمود به روشنی خود را آشکار ساخت.

به دنبال کودتا شرایط برای رشد روزافزون نفوذ آمریکا بیشتر مهیا گشت و سیل وام ها و کالاهای آمریکائی به سوی ایران جاری شد. رژیم کودتا در سال ۱۳۳۴ "قانون جلب و حمایت سرمایه های خارجی" (۵) را تصویب کرد و سپس در سال بعد (۱۳۳۵) "قانون جلب و حمایت سرمایه های آمریکائی" را تصویب نمود. تصویب چنین قوانینی خود نشاندهنده رشد نفوذ آمریکا در ایران بود. نفوذی که به تدریج امپریالیسم آمریکا را به قدرت درجه اول در ایران تبدیل نمود.

سیل وام های آمریکائی و سرمایه های این کشور به ایران ضرورت تحولی در شیوه تولید فنودالی موجود در ایران جهت گسترش سرمایه گذاری های خارجی را برجسته ساخت و به این دلیل هم دولت کندی از رژیم شاه خواهان اجرای اصلاحات ارضی شد و به دلیل رشد روزافزون قدرت آمریکا در ایران این سیاست از سوی شاه اجبارا پذیرفته و اجرا شد. شاه جهت اجرای خواست آمریکا مبنی بر اصلاحات ارضی، در ششم بهمن ۱۳۴۱ با بوق و کرنا اعلام "انقلاب سفید" نمود که اصلاحات ارضی هسته اصلی آن بود. "انقلاب سفید" در زمانی صورت گرفت که دوره نزول قدرت انگلیس و اوجگیری قدرت آمریکا در ایران بود، دوره ای که قدرت مسلط امپریالیستی در ایران، امپریالیسم آمریکا شده و ارباب تغییر کرده بود. از آن زمان هر روز که گذشت سلطه امپریالیستی و به خصوص سلطه ایالات متحده آمریکا در شئون مختلف کشور بسط و گسترش بیشتری پیدا کرد.

همانطور که ملاحظه شد انقلاب سفید به وسیله رژیم وابسته ای طرح و اجرا گردید که کاملاً تحت هدایت و کنترل امپریالیسم بود. به همین دلیل هم این اصلاحات نمی توانست جهت دوا کردن دردی از دردهای بیکران دهقانان و مردم ایران باشد، بلکه بر عکس جهت بسط نفوذ سرمایه های امپریالیستی در شهر و ده بود که سازمان یافت. به واقع به قول رفیق مسعود احمد زاده، اصلاحات ارضی، کودتای رضا شاه را تکمیل کرد. اگر در آن کودتا سلطه امپریالیستی در ایران مسلط شد در حالی که شیوه تولید فنودالی همچنان به حیات خود ادامه می داد، با این اصلاحات شیوه تولید فنودالی به خاک سپرده شد و با حاکم شدن کامل سیستم سرمایه داری وابسته در ایران شرایط برای بسط و گسترش هرچه بیشتر سرمایه های امپریالیستی آماده گشت. (۶) واقعیت این است که در کودتای رضا خان شیوه تولید فنودالی حفظ شد و به تدریج در پروسه رشد سرمایه داری وابسته و ایجاد زیربنای لازم جهت رشد روزافزون آن اقتصاد فنودالی با منافع امپریالیستی در تعارض آشکار قرار گرفت. این واقعیت را رفیق مسعود احمد زاده ضمن تحلیل داهیانه ای از شرایط جامعه ایران و انقلاب سفید شاهانه در کتاب خود "مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک" به درستی توضیح داده و خاطر نشان ساخت که امپریالیسم متحد دیروزی خود (فنودالیسم) را که در این فاصله به لاشه فرتوتی تبدیل شده بود را به سادگی خاک نمود بدون اینکه خونی به زمین ریخته شود و یا برای این منظور نیاز به جلب حمایت توده ها باشد.

سازش امپریالیسم با فنودالیسم و تحمل این شیوه تولید در ایران از سوی امپریالیسم تا "انقلاب سفید" محمد رضا شاه، برخی را در جنبش انقلابی مردم ما به این اشتباه انداخته بود که وحدت امپریالیسم و فنودالیسم را وحدتی استراتژیک و همیشگی قلمداد کنند. به همین دلیل آنها به اصلاحات ارضی و نتایج مستقیم آن در نابودی قطعی فنودالیسم باور نداشتند. اما همانطور که چریکهای فدائی خلق با تحلیل شرایط عینی نشان دادند همزیستی فنودالیسم و امپریالیسم امری موقتی و تاکتیکی بوده و هر کجا و هر زمانی که مصلحت امپریالیسم یعنی سرمایه داری انحصاری جهانی حکم کند، فنودالیسم را که باید از صحنه خارج سازد را به خاک می سپارد. (۷)

در هر صورت با انقلاب سفید سال ۱۳۴۱ که اصلاحات ارضی هسته اصلی آن بود، شیوه تولید فئودالی تقریباً نابود گشت و سیل مهاجرت دهقانانی که در این جریان، زمینی نصیبشان نشده بود و قرار هم نبود صاحب زمین شوند، به شهرها آغاز شد. طبق آمار دولتی که در کتاب "مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک" هم به آن اشاره شده است حدود ۴۰ درصد دهقانان برای همیشه از داشتن زمین محروم شدند. چون تقسیم زمین بر اساس حق نسق انجام می شد و خیلی از دهقانان یا فاقد این نسق بودند و یا قبلاً مالکان نسق آنها را از دستشان خارج کرده بودند به همین دلیل از داشتن زمین محروم شدند. خلاصه سیل دهقانان به سوی شهرها جاری شد و ارتش ذخیره کار بزرگی جهت استفاده سرمایه داران وابسته در حاشیه شهرها ایجاد نمود. از سوی دیگر با اصلاحات ارضی شاهانه، اقتصاد خودکفای فئودالی از بین رفت و سلطه سرمایه داری وابسته در روستاها گسترش هرچه بیشتری یافت و بازار وسیع روستاهای کشور به روی سیل کالاهای ساخت شرکت های امپریالیستی باز شد. با رشد روزافزون سرمایه های خارجی، بورژوازی ملی که در این فاصله نیز کاملاً زیر ضربات سرمایه امپریالیستی خُرد شده بود، هر روز سنگر جدیدی را از دست می داد و به تدریج به عنوان یک طبقه، موجودیت اش کاملاً از بین رفت. در همین دوره است که امریکائی ها با اعزام هزاران مستشار نظامی، ارتش را کاملاً به سبک خود و در جهت مصالح خود تجهیز نموده و سازمان دادند که علاوه بر حفظ نظم استثمارگرانه در داخل کشور، همچون "ژاندارم منطقه" در جهت نیازهایشان گام بردارد.

به دنبال اصلاحات ارضی و بسط نفوذ امپریالیسم در شهر و روستا، امپریالیست ها ضمن تاراج منابع نفت کشور امکان وسیع تری یافتند تا به استثمار و چپاول دسترنج توده ها بپردازند. برای نمونه سرمایه گذاری و وام خصوصی آمریکا که در سال ۵۱، بنا بر برخی آمار سیصد و چهل و نه میلیون ریال بود، در سال ۵۶ به ۵۳۶۴ میلیون ریال رسید. روشن است که امپریالیستها برای پر کردن جیب های گشاد خود به این سرمایه گذاری ها و دادن وام ها می پرداختند. بدون شک این امر نتیجه ای جز فقر و فلاکت توده ها نمی توانست داشته باشد. به همین دلیل هم این چپاول ها و غارت ها و استثمار وحشیانه نیروی کار، تضادهای اجتماعی را شدت هر چه بیشتری بخشید و طبقات مختلف صف خلق را علیه بیدادگری های سرمایه امپریالیستی و دولت مزدورشان به اعتراض واداشت. به خصوص که با رستاخیز سیاهکل و آغاز مبارزه مسلحانه در ایران روحیه تعرضی جدیدی در میان مردم شکل گرفت و این امر کمک نمود تا به تدریج بر زمینه رشد تضاد خلق با امپریالیسم که از کانال رژیم شاه بر جامعه ایران سلطه داشت، شرایط برای خیزش عظیم توده ها در سالهای ۵۶ و ۵۷ آماده شوند. امری که گرچه نابودی سلطه امپریالیسم را باعث نشد، اما سلطنت پهلوی را به زباله دان تاریخ انداخت.

تداوم سلطه امپریالیسم با قدرت گیری جمهوری اسلامی

با سقوط سلطنت پهلوی و قدرت گیری دار و دسته خمینی، قریب به اتفاق نیرو های سیاسی دچار این توهم شدند که سلطه امپریالیسم با سقوط رژیم شاه از ایران رخت بر بسته است. به خصوص که سردمداران جمهوری اسلامی در تبلیغات خود چنین جلوه می دادند که نه شرقی اند و نه غربی. بنابراین در بحث وابستگی جمهوری اسلامی به امپریالیسم با توجه به جنگ زرگری بین خمینی و دار و دسته اش به خصوص با امپریالیسم آمریکا در جهت فریب توده ها و تبلیغات طرفین علیه همدیگر که باعث ابهاماتی در اذهان مردم شد، مساله را باید از زوایای مختلفی مورد بحث قرار داد. یکی از مواردی که در این بحث از اهمیت زیادی برخوردار است امر چگونگی به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی است که کمک زیادی به درک درست این مساله می کند. همه می دانیم که در بستر رشد و گسترش انقلاب سالهای ۵۶ - ۵۷ وقتی که رژیم شاه از کنترل انقلاب مردم در مانده شد و در نتیجه منافع امپریالیستها در ایران به خطر

افتاد و در شرایطی که امپریالیسم امریکا هم وجود رژیم شاه را با سیاستهایی که برای آینده ایران و منطقه ریخته بود همسو نمی دید، صلاح را در تعویض نوکر وفادار خود یعنی شاه با نوکر دیگری دیدند. بر این اساس در کنفرانس گوادلوپ که در ۴ تا ۷ ژانویه ۱۹۷۹ در جزیره گوادلوپ برگزار شد، چهار قدرت امپریالیستی حاضر در این کنفرانس (امریکا، انگلستان، فرانسه و آلمان) تصمیم گرفتند که دار و دسته خمینی را جانشین رژیم شاه کنند. البته خیلی زودتر از این کنفرانس و در جریان تداوم انقلاب مردم، ارتباطات وسیعی بین دار و دسته خمینی و قدرتهای امپریالیستی به ویژه امریکا برقرار شده بود و خمینی و اطرافیانش کاملاً برای نیروهای امنیتی امپریالیستها شناخته شده بودند. حتی اخیراً آشکار شد که سیا (CIA) خانه ای نزدیک محل استقرار خمینی در فرانسه تدارک دیده بود که مامورانش از این طریق در تماس دائم با دار و دسته خمینی بوده اند. اما در هر حال در کنفرانس مزبور بود که سیاست جایگزین کردن دار و دسته خمینی بجای رژیم شاه قطعیت یافت. این امر واقعیتی است که تاکنون صد ها سند و فاکت در باره اش منتشر شده است و در آثار سازمانی ما هم بار ها به آنها اشاره شده است. بنابراین چگونگی روی کار آمدن جمهوری اسلامی یکی از جلوه های وابستگی این رژیم به امپریالیستها بوده و بیانگر آن است که رژیم جمهوری اسلامی با هدف تأمین منافع این قدرت ها در ایران بر اریکه قدرت نشست.

واقعیت این است که انقلاب توده ها نظم امپریالیستی را به لرزه انداخته بود. در این زمان که توده ها کاملاً به ضدیت امپریالیستها با مردم ایران واقف بودند، چنان جو ضد امپریالیستی قوی ای در جامعه به خصوص علیه امپریالیسم امریکا جریان داشت که درست در روز خروج شاه از کشور مردم فریاد می زدند "بعد از شاه نوبت امریکاست". درست به دلیل چنین آگاهی و روحیه ضد امپریالیستی در میان مردم بود که رژیم خمینی الزاماً می بایست چهره ای ضد امپریالیستی و ضد امریکائی به خود بگیرد تا بتواند خود را هم زبان با مردم جلوه داده و بکوشد تا مردم باورش کنند. از طرف دیگر درست به دلیل وجود جو ضد امپریالیستی عمیق در میان توده ها بود که یکی از زمینه های افشاگری نیروهای مبارز ایران علیه رژیم جدید جهت آگاه کردن مردم، رو کردن ارتباط و تماس های دست اندرکاران رژیم تازه به قدرت رسیده چون بازرگان، بهشتی، موسوی اردبیلی، قطب زاده و یزدی و غیره با امریکا و دیگر قدرتهای امپریالیستی بود. حد بالای خشم و نفرت مردم از امپریالیسم امریکا شرایط و وضعی را سبب شده بود که خود مطبوعات و مسئولان دولت امریکا در آن زمان می نوشتند و می گفتند که در شرایط ایران نباید انتظار داشت که مسئولین حکومتی از امریکا دفاع کنند و یا علیه اش شعار ندهند. بنابراین خمینی و جمهوری اسلامی از همان ابتدا نمی توانستند و مصلحت نبود که خود را همانند شاه متحد و همپیمان امپریالیسم قلمداد کنند. سیر رویداد ها در فضای ملتبه آن سالها هم این الزام را قطعی تر نمود و کار به اشغال سفارت امریکا در ایران کشید تا جنگ زرگری بین امریکا و رژیم خمینی واقعی جلوه کرده و رژیم جدید بتواند خود را در نزد توده ها ضد امریکا و ضد امپریالیسم جا بزند.

در رابطه با سیاست امریکا که در شرایط اوجگیری انقلاب توده ها حاضر شد شاه، این نوکر وفادار خود را فدا کند باید به سیاست محاصره شوروی سابق بوسیله کمربند سبز اسلامی نیز اشاره کرد. بر اساس اسنادی که تاکنون منتشر شده است امپریالیستها در چهارچوب این سیاست، در شرایطی که در افغانستان مجاهدین افغان را علیه شوروی سازمان داده بودند، به صلاح خود می دیدند که با توجه به جریان انقلاب توده ها و بحرانی شدن شرایط ایران به جای رژیم شاه یک رژیم اسلامی سر کار بیاورند. به همین خاطر در کنفرانس گوادلوپ از میان پیشنهاد های مختلفی که وجود داشت روی خمینی متمرکز شدند. اسناد تاکنون منتشر شده حاکی است که در مذاکرات امپریالیستها و به خصوص امریکائی ها با دار و دسته خمینی، روی سه موضوع مهم تأکید شده بود. یکی آن که با روی کار آمدن رژیم جدید، ساخت ارتش باید دست نخورده باقی بماند، دوم، در تولید و صدور نفت خللی ایجاد نشود، سوم کمونیستها و آزادیخواهان در جامعه باید

شدیدا سرکوب شوند. با پذیرش این شروط بود که امپریالیستها کنترل ماشین دولتی را در اختیار دار و دسته خمینی قرار دادند تا نظام اقتصادی - اجتماعی وابسته ایران را از گزند انقلاب حفظ نمایند. بنابراین ماشین دولتی با همه نهادها و ارگان های ضد خلقی اش دست نخورده در اختیار رژیم خمینی قرار گرفت و این رژیم حفظ و حراست از نظم اقتصادی - اجتماعی حاکم یعنی سیستم سرمایه داری وابسته را از روز اول هدف همه فعالیت ها و عملکرد هایش قرار داد. این نظم استثمارگرانه و ضد خلقی که در جریان انقلاب ضرباتی به آن وارد شده بود را رژیم خمینی می بایست با سرکوب انقلاب البته به نام انقلاب به نفع تداوم سلطه امپریالیستها بر جامعه ایران محفوظ نگهدارد.

زیر نویس:

۳- داستان انقلاب - محمود طلوعی (صفحه ۱۳۷)

۴- داستان انقلاب - محمود طلوعی (صفحه ۱۸۵)

۵- در حالی که طی سال های ۱۳۲۶ تا ۱۳۳۳ مجموع اعتبارات و وام های خارجی دولت ایران تنها ۸.۸ میلیون دلار بود. این رقم در سالهای ۳۳ تا ۴۰ به بیش از ۶۶۳.۵ میلیون دلار بالغ شد.

۶- میزان سرمایه گذاری خارجی که با مشارکت سرمایه داران وابسته و یا دولت انجام می شد در فاصله سال ۱۳۴۳ تا سال ۱۳۴۸ ده برابر شد.

۷- در جنبش انقلابی ما بودند تفکراتی که با تکیه بر این اصل مارکسیستی که: "بورژوازی به هر جا قدم گذارد منافع اش ایجاب می کند که روابط بورژوائی را برقرار نماید" اتحاد امپریالیسم با فئودالیسم را غیر واقعی قلمداد می کردند. آنها متوجه این واقعیت نبودند که امپریالیسم ناچاراً با فئودالیسم متحد می شود تا بعد از کسب آمادگی های لازم آنرا از صحنه خارج سازد.

(ادامه دارد)

به نقل از : پیام فدائی ، ارگان چریکهای فدائی خلق ایران
شماره ۲۳۵ ، بهمن ماه ۱۳۹۷

یادداشت:

به خاطر زبان گویش، از ویراستاری توسط پورتال اجتناب به عمل آمده است.
اداره پورتال AA-AA